

عوامل جهانی و منطقه‌ای امنیت و انعکاس آن در آسیای مرکزی و قفقاز

لئونید اسکلیارف^۱

به‌طور کلی سیاست آمریکا و بعضی از کشورهای اروپایی در این راستاست که از همگرایی منطقه‌ای کشورهای آسیایی جلوگیری و مانع توسعه همکاری بین آنان گردند؛ همچنین به منازعات بین آنان، بویژه ایران و روسیه دامن زنند. علت این امر بسیار روشن است زیرا، اتحاد کشورهای آسیایی با روسیه براساس همکاری منطقه‌ای با منافع آمریکا تضاد دارد، آمریکا سعی دارد نفوذ و تأثیر خود را بر آسیا بیشتر نماید و نقش «اکمیت خود را بر سیاست جهانی ایفا نماید. چنین خط مشی آمریکا و برخی از کشورهای اروپایی تأثیر منفی نه تنها بر امنیت کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، بلکه به‌طور کلی بر کشورهای فرامنطقه‌ای می‌گذارند.

در شرایط جدید ژئوپلیتیک که بعد از اضمحلال سیستم سوسیالیستی جهانی و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به‌وجود آمده است، مسئله حمایت از امنیت منطقه‌ای و جهانی از آنجایی که خط‌مشی سابق دیگر با واقعیتهای جدید مطابقت ندارد از اهمیت خاص و ویژه‌ای برخوردار گردیده است.

در دوران تقابل دو سیستم جهانی، هریک از ابرقدرتها امنیت را از مفهوم دیدگاه خویش مورد تفسیر و حمایت قرار می‌داد. در سطح جهانی این امر بدین معنا بود که هر دو سیستم جهانی سعی می‌کردند تا از اولویتهای نظامی نسبت به یکدیگر برخوردار شوند، بدین حالت که از سلاحهای هسته‌ای و تهاجمی که به صورت عامل بازدارنده درآمده بود: یعنی اینکه در مبارزه تسلیحاتی توان موشکی و هسته‌ای هریک از دو ابرقدرت به چنان سطحی رسیده بود که وقوع جنگی میان آنها بدون معنا گشته بود و یا پیروزی در آن جنگ غیرممکن بود. جنگ میان دو ابرقدرت با استفاده از سلاحهای هسته‌ای بدون شک جنگ جهانی سوم را پدید می‌آورد که در نتیجه آن می‌توان گفت که کل بشریت نابود می‌شد. هرچند آمریکا و شوروی اعتراف می‌داشتند

۱. لئونید اسکلیارف، رئیس بخش ایران‌شناسی مؤسسه شرق‌شناسی آکادمی علوم روسیه است. این مقاله توسط خانم پروین معظمی گودرزی از روسی به فارسی ترجمه شده است.

که امکان عملی استفاده از سلاحهای موشکی و هسته‌ای وجود ندارد ولی تهدید جنگ هسته‌ای به‌طور دائم وجود داشت. هرچند نباید از نظر دور داشت که استفاده از سلاحهای هسته‌ای به‌طور تصادفی در نتیجه اشتباه فن و یا سوء تفاهم و یا به علت عدم ارزیابی دقیق از عکس‌العمل طرف مقابل در تهدید هسته‌ای در اوضاع بحرانی امکان‌پذیر بود. بدین ترتیب دنیا در آستانه جنگ اتمی در دوران بحران کارائیب قرار گرفت، زمانی که آمریکا اعلام کرد که حملات اتمی به کوبا وارد خواهد ساخت، اگر شوروی از خاک آن کشور، موشکهای بالستیک و کلاهکهای اتمی خود را خارج نسازد، خطر جدی دیگر که همزمان با جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۷۳ رخ داد، زمانی بود که شوروی اسرائیل را تهدید کرد که اگر حرکت نیروهای خود را به خاک اعراب متوقف نکند، اسرائیل را بمباران اتمی می‌کند و فقط با فشار آمریکا در جدی بودن تهدید شوروی بود که اسرائیل و ادار به قبول تقاضای شوروی شد و امکان شروع جنگ جهانی سوم را کاهش می‌داد.

در سطح منطقه‌ای، نظریه امنیت شوروی در این بود که از جنبشهای آزادیخواهانه و ملی در راستای توسعه سوسیالیسم در آسیا و آمریکای لاتین و همچنین گسترش این نظام در اکثر کشورهای جهان حمایت کند، و در عین حال به موقعیت امپریالیزم در سطح جهانی لطمه وارد سازد. ایالات متحده آمریکا نیز به‌نوبه خود دکترین «جلوگیری از کمونیسم» را در شرق و در آمریکای لاتین به کار می‌برد. ضمناً منافع امنیت ملی کشورهای جهان سوم در نظر گرفته نمی‌شد. در واقع، شرق به صحنه مقابله دوا بر قدرت جهانی تبدیل گردید و کشورهای آن همچون عروسکی در دست ابرقدرتها قرار گرفتند. چنین سیاستهایی موجب بروز اکثر مناقشات محلی و منطقه‌ای شد.

جنگ در کره و ویتنام، تراژدی کامبوج، وخامت اختلافات اعراب و اسرائیل، کودتا در افغانستان و ورود ارتش شوروی به این کشور، انقلاب در کوبا و نیکاراگوئه از نتایج مقابله منطقه‌ای دو سیستم جهانی می‌باشند. البته بجز موارد مذکور، موارد دیگری هم وجود دارد که فهرست کامل آنها در دست نیست.

به نظر می‌رسد که آسیای مرکزی و قفقاز، در زمان اتحاد جماهیر شوروی قسمت لاینفک یک دولت محسوب می‌شدند و برای آنها نظریه خاص امنیتی در نظر گرفته نمی‌شد. بنابراین بسیاری از عوامل منفی که در حال حاضر بر امنیت این منطقه تأثیر می‌گذارند از همان دوران اتحاد جماهیر شوروی شکل گرفته‌اند.

اضمحلال نظام سوسیالیستی و اتحاد جماهیر شوروی دو نتیجه را به دنبال داشت. در سطح جهانی باعث توقف مقابله ایدئولوژیکی دو سیستم که در واقع امکان بروز جنگ جهانی سوم را به صفر رسانید، شد. آتش تسلیحات به حد زیادی فروکش کرد و روند گام به گام تقلیل سلاحهای هسته‌ای شروع شد. در این رابطه جهان به امنیت بیشتری دست یافت، تا کشورهای خود منطقه. از سوی دیگر، غرب از این مسئله، امتیازات زیادی به دست آورد. با مصون ماندن سیستم سرمایه‌داری کشورهای غربی در مقیاس بالایی توانستند تعیین‌کننده سیاست جهانی باشند. در این رابطه اگر غرب و در درجه اول ایالات متحده آمریکا در فکر حفظ منافع خویش نبود و برای منافع دیگر کشورها از جمله کشورهای آسیایی احترام قائل می‌شد و خود را تنها ابرقدرت جهان محسوب نمی‌کرد، شاید هیچ مشکلی پیش نمی‌آمد.

تغییرات اساسی بیشتر در سطح منطقه اتفاق افتادند. با اضمحلال سیستم سوسیالیستی، کشورهای «جهان سوم»، از تفرقه‌افکنی و نفاق در دو جبهه مخالف یعنی: پیروان سوسیالیسم که از اتحاد جماهیر شوروی هدایت می‌شدند و هواداران کاپیتالیسم که تحت تأثیر ایالات متحده آمریکا بودند، دست کشیدند. در عین حال، هرچند شرق دیگر صحنه مقابله دو سیستم جهانی نبود، ولی توجه به آن از طرف روسیه نیز کاهش یافت، زیرا دلایل همکاری اتحاد شوروی با کشورهای شرقی بیشتر در جهت توسعه سیستم سوسیالیسم و به دست آوردن متحدان جدیدی از کشورهای شرقی برای مبارزه با امپریالیسم جهانی بود. از طرف دیگر کمک و حمایت آمریکا و دیگر دولتهای غربی نیز به کشورهای شرقی کاهش یافت، زیرا کشورهای شرقی در گذشته می‌توانستند موانعی برای «توسعه کمونیسم» باشند.

موقعیت جدید از یک طرف، باعث شد که شرایط مساعدی برای همکاری بین کشورهای شرقی و همگرایی منطقه‌ای حاصل گردد، زیرا در انتخاب خط‌مشی سیاست خارجی، دیگر لزومی نداشت که این کشورها از شوروی و آمریکا خط بگیرند. از طرف دیگر فروپاشی نظام سوسیالیسم و اتحاد جماهیر شوروی باعث برهم زدن موازنه نیروی ناپایدار شد که با مقابله دو ابرقدرت در منطقه جریان داشت. در نتیجه کشورهای شرقی مجبور شدند موازنه قوای جدیدی را تشکیل دهند که همین امر باعث ایجاد مبارزه بین آنها گردیده، مقابله‌های قومی، مذهبی و مرزی را افزایش و علتی برای کاهش سطح امنیت در کل منطقه شده است. نمونه بارز و روشن آن، کوشش عراق در رابطه با تغییر تناسب قوا در خلیج فارس به سود خود و حمله به کویت برای نشان دادن ارجحیت سیاسی خود، می‌باشد.

بیشترین بازتاب منفی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در آسیای مرکزی و قفقاز رخ داد. همزمان با اعلام استقلال جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز، مشکلات و تناقض‌هایی آشکار شد، که در زمان اتحاد جماهیر شوروی به فراموشی سپرده شده و سالها لاینحل مانده بودند. در درجه اول مشکل اقتصادی می‌باشد. اقتصاد اتحاد جماهیر شوروی، به‌عنوان یک مجموعه اقتصاد ملی رشد یافته بود، که در آن، جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز نقش مهمی را در تهیه مواد خام ایفا می‌کردند. به‌طور کلی این جمهوری‌ها دارای اقتصاد تک‌محصولی بودند. بدین ترتیب، در آذربایجان تکیه بیشتر در استخراج نفت و توسعه فرآورده‌های نفتی و تولید صنعتی، بود. در ازبکستان و ترکمنستان کشت اصلی پنبه بود. قزاقستان متخصص کشت گندم شده بود. به‌نظر می‌رسد توسعه صنایع در هیچ جمهوری، به استثنای روسیه وجود نداشت. در سالهای حکومت شوروی، گرچه تغییرات زیادی در برنامه اقتصادی - اجتماعی در جمهوری آسیای مرکزی و قفقاز اتفاق افتاد، با این وجود توسعه اقتصادی آنها بسیار عقب‌مانده‌تر از جمهوری‌های قسمت اروپایی شوروی بود. کلیه جمهوری‌های آسیای مرکزی متحمل ضرر و زیان می‌شدند، و بدون کمک هزینه شورا، نمی‌توانستند وجود داشته باشند. در قفقاز به‌استثنای آذربایجان که با تحویل نفت می‌توانست نیازهای خود را مرتفع سازد، نیز همین وضعیت، مشاهده می‌شد.

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و اعلام استقلال جمهوری‌های آن، مجموعه اقتصاد ملی شوروی را که در دهه‌های ۷۰-۸۰ دچار بحران شده بود، به‌هم زد. تلاش برای انتقال از تمرکز اقتصادی که به‌وسیله یک مرکز هدایت می‌شد، به مدل بازار، موجب تشدید بحران اقتصادی در کل فضای شوروی سابق شد. این بحران بیشتر گریبانگیر جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز شد که کمتر از هرجایی دارای توسعه اقتصادی بودند. با اعلام استقلال، این جمهوری‌ها در وضعیتی نبودند که بتوانند نیازهای اقتصادی خود را مرتفع سازند. وخامت وضعیت اقتصادی این جمهوری‌ها با از بین رفتن روابط تجاری و اقتصادی با دیگر جمهوری‌ها به اوج خود رسید. به دلیل غیرممکن بودن کارکرد عادی مؤسسات صنعتی در اراضی جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز، این جمهوری‌ها شدیداً به مواد خام و مجموعه مواد صنعتی دیگر جمهوری‌های شوروی سابق وابسته بودند. بحران شدید اقتصادی موجب کاهش سطح زندگی مردم منطقه شد و بازتاب آن نیز در وضعیت سیاسی تأثیر گذاشت و همین عوامل باعث عدم ثبات در منطقه گردیدند.

مشکل اساسی دیگر، مسئله جمعیت می‌باشد. آهنگ رشد جمعیت در جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز بسیار بالاتر از قسمتهای اروپایی اتحاد جماهیر شوروی می‌باشد، و در مقایسه رشد اقتصادی‌شان بسیار پایین است. ضمناً اکثر مردم آسیای مرکزی روستایی می‌باشند و این خود نیز باعث مشکل زمین می‌گردد. بدین ترتیب بهترین و مساعدترین موقعیت را قزاقستان با زمینهای عالی و جمعیت روستایی حدود ۴۲٪ داراست. در ترکمنستان روستاییان ۵۵٪ جمعیت را تشکیل می‌دهند. در ازبکستان ۶۰٪، در قرقیزستان ۶۲٪ و در تاجیکستان ۶۹٪ جمعیت روستایی وجود دارند^(۱) گرچه در سالهای اتحاد جماهیر شوروی، کانالهای زیادی برای آبیاری و بکار انداختن زمینهای جدید احداث شد، ولی در حال حاضر، زمینهای مزروعی و قابل کشت عملاً از بین رفته‌اند. علاوه بر این، در نتیجه ابتکار آبیاری، فاجعه اکولوژی در دریای آرال در رابطه با خشک شدن آب و پیدایش زمینهای نمک‌زار و غیرقابل کشت رخ داده است. مع‌هذا با آهنگ رشد سریع جمعیت روستایی و فشار زیاد به زمین، در مجموع با وجود کمبود منابع آبی، تشنجات و وخامت اجتماعی رخ خواهد داد. همانا مسئله توزیع زمین و آب علتی برای بروز وقایع خونین در دره‌های اوش و فرغانه شده است. در این رابطه جنگ ملی در تاجیکستانی که اکثر جمعیت آن را کشاورزان تشکیل می‌دهند، شعله‌ور شد.

مشکل تراکم جمعیت روستایی در آسیای مرکزی می‌توانست، در صورتی که صنایع و مراکز صنعتی در شهرها متمرکز بودند، با شهرنشینی حل گردد. تراکم جمعیت روستایی دارای یک مشکل دیگری نیز هست که عبارت از بیکاری آشکار و پنهان می‌باشد و همین امر نیز اوضاع اجتماعی را متشنج‌تر می‌سازد.

مسئله مهم دیگری که در آسیای مرکزی و بویژه در قفقاز وجود دارد مشکل ارضی می‌باشد. در اجرای برنامه‌مرزی در دهه‌های ۳۰-۲۰ بین جمهوری‌ها، به‌طور کلی عوامل قومی و ملی در نظر گرفته نشد. در زمان موجودیت اتحاد جماهیر شوروی به‌عنوان یک دولت مقتدر، مرزها بین جمهوری‌ها دارای اهمیت زیادی نبودند. ولیکن پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی مشکلات ارضی شدت و خیم شد و منجر به مناقشات تسلیحاتی بین آذربایجان، ارمنستان، گرجستان، آبخازیا، چچن- اینگوش، بویژه چچنی‌ها گردید. اختلافات منطقه‌ای موجود در آسیای مرکزی عبارت‌اند از: در قزاقستان، بین قسمت شمالی آن، جایی که روسها در اکثریت می‌باشند، و جنوبی آن یعنی قزاقها، بین ازبکستان و تاجیکستان، بین قزاقستان و چین و غیره. البته این اختلافات از قبل نیز وجود داشته است؛ ولی با وخامت تشنجات اجتماعی - اقتصادی در کشورهای آسیای مرکزی مناقشات ارضی نیز شدت یافت.

خطر بالقوه، بروز منازعات بین قومی، از جمله میان جمعیت روس‌زبان و بومی منطقه می‌باشد که در نتیجه احساسات ناسیونالیستی تشدید می‌یابد. کشورهای آسیای مرکزی به‌طور کلی دارای مجموعه ملی ناهمگونی می‌باشند. بدین ترتیب که در سال ۱۹۵۹ در قزاقستان، قزاقها کمتر از ۳۰٪ جمعیت را تشکیل می‌دادند. در حال حاضر به ۴۲٪ افزایش یافته است. روسها در ۷ منطقه از ۱۶ منطقه آسیای مرکزی، یعنی ۶۶٪ در شرق قزاقستان و ۶۲٪ در شمال این منطقه زندگی می‌کنند.^(۲) جمعیت غیربومی در شهرهای بزرگ متمرکز بودند. حتی در پایتخت قزاقستان - آلماتی، در سال ۱۹۸۹ روسها ۵۹٪ و قزاقها تنها ۲۲/۵٪ از جمعیت را تشکیل می‌دادند.^(۳) در ازبکستان، ازبکها ۷۰٪ جمعیت را و روسها و اوکراینی‌ها ۹٪ جمعیت را تشکیل می‌دادند و بقیه جمعیت متشکل از تاجیکها، قزاقها و قرقیزها بودند. تقریباً از دو میلیون ساکن تاشکند، روسها یک‌سوم جمعیت را تشکیل می‌دادند. در ترکمنستان، ترکمنها ۷۳٪، روسها ۱۰٪ و ازبکها ۹٪ جمعیت را تشکیل می‌دادند. در عشق‌آباد ۳۲٪ جمعیت، روسها بودند.^(۴) در پایان دهه هشتاد، جمعیت قرقیزها ۵۲٪، روسها ۲۲٪ و ازبکها ۱۲٪ بود. در پایتخت قرقیزستان یعنی بیشکک، در سال ۱۹۸۹، روسها ۵۶٪ اوکراینی‌ها ۶٪ از جمعیت را تشکیل داده بودند. در سال ۱۹۸۹ در تاجیکستان تاجیکها ۶۲٪، ازبکها ۲۴٪ و روسها کمتر از ۱۰٪ بودند ولی یک‌سوم جمعیت دوشنبه را روسها تشکیل می‌دادند.^(۵) رشد احساسات ناسیونالیستی در آسیای مرکزی نه تنها منجر به وخامت تناقضات بین قومی شد، بلکه بر وضعیت اقتصادی آنها نیز تأثیر گذاشت، تا آنجا که باعث مهاجرت عمومی جمعیت روس‌زبان که در مراکز صنعتی و ادارات به‌عنوان کادرهای مهندسی، تکنسین و متخصص مشغول به کار بودند، گردید. همین مسئله یعنی عزیمت کارگران و مهندسين روسی باعث متوقف شدن کارخانه‌ها و شرکتها گردید؛ زیرا هیچ‌کس نمی‌توانست آنها را راه‌اندازی نماید.

منازعات بین قومی میان آذربایجانی‌ها و ارمنی‌ها در قوه‌باغ منجر به جنگ خونین میان ارمنی‌ها، آذربایجانی‌ها گردید. همچنین جنگ قومی بین گرجی‌ها و آبخازی‌ها در گرفت و به‌طور کلی دیگر مناقشاتی که در قفقاز صورت گرفت مسئله قومیت می‌باشد.

عوامل جدید عدم ثبات، که با اعلام استقلال دولتهای آسیای مرکزی و قفقاز به وجود آمد، بخاطر مبارزه شدیدی بود که برای به دست گرفتن قدرت دولتی بین گروههای مختلف سیاسی و نژادی به وجود آمد. در گرجستان و تاجیکستان این مبارزه به جنگ ملی تبدیل گردید و در آذربایجان به کودتای سیاسی تبدیل شد که منجر به سرنگونی ایلچی بیگ شد، در حال حاضر

نیز کوشش برای کودتای سیاسی در جهت سرنگونی علی‌اف می‌باشد. گرچه اوج این مبارزات در حال حاضر کمتر شده است ولی تحولات سیاسی جدید را نیز که احتمالاً منجر به کودتای مجدد خواهد شد، نباید نادیده گرفت همچون سوء قصد اخیر به جان ادوارد شواردناده رئیس‌جمهور گرجستان.

خطر بزرگ دیگر، جنایت اقتصادی، یعنی ساختار و تشکیلات مافیایی دولت می‌باشد. این مسئله گرچه در جمهوری‌های آسیای مرکزی شدت و ضعف دارد، ولی در گرجستان، آذربایجان و چین از شدت بیشتری برخوردار است. بدین ترتیب در گرجستان، جنایتکاران زیادی بخاطر در دست گرفتن قدرت دولتی مبارزه می‌کنند، از جمله دزد مشهور شوروی سابق «جابا ایاسلیانی» می‌باشد که در مصاحبه با خبرنگاران جنایات گذشته خود را کتمان ناساخت.^(۶) در آذربایجان مدیر سابق کارخانه پشم‌بافی، سرهنگ صورت حسین‌اف، در نتیجه کودتای سیاسی و سرنگونی ایلچی‌بیگ، نخست‌وزیر این جمهوری شد. وی یکی از عوامل اصلی قاچاق مواد مخدر در آذربایجان بود. او پس از کوشش ناموفقش در جهت سازماندهی کودتایی جدید جهت سرنگونی رئیس‌جمهور علی‌اف، از کار برکنار شد.^(۷) جنایت اقتصادی با افزایش فساد و رشوه‌خواری در دستگاه‌های دولتی به‌عنوان عامل تهدیدکننده امنیت اقتصادی کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز به‌شمار می‌رود.

عامل مهم دیگری که بر امنیت این منطقه تأثیر زیادی دارد، سعی کشورهای رقیب در پُر کردن «خلاتی» است که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، برای کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز به‌وجود آمده است. رقبای اصلی روسیه در این رابطه، ایران، ترکیه، کشورهای غربی، که در درجه اول آمریکا، و در درجه بعد پاکستان، چین، ژاپن و بعضی از کشورهای دیگر می‌باشند. در عین حال باید بین رقابتهای اقتصادی و مانورهای سیاسی که باعث لطمه زدن به منافع کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز و کشورهای جهان سوم می‌شود، و بسط همکاری با کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز تفاوت قائل بود. بسط همکاری‌های دوجانبه و چندجانبه موجب اقتصاد سالم در کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز می‌گردد و نقش مهمی را در ثبات و بالا بردن سطح امنیت در منطقه ایفا می‌نماید. اکثر پیش‌بینی‌ها حاکی از این است که همگرایی منطقه‌ای دولتهای آسیایی و روسیه، به‌عنوان کشورهای اوراسیا، موجب روابط تنگاتنگ اقتصادی کشورهای آسیای مرکزی همچون سابق خواهد شد. باید خاطر نشان ساخت که یکی از طرفداران عمده سیاست همکاری منطقه‌ای ایران می‌باشد. همانا با ابتکار این کشور سازمان همکاری‌های اقتصادی «اگو» با شرکت ایران، ترکیه و پاکستان توسعه یافت و کشورهای آذربایجان، قزاقستان، ترکمنستان،

تاجیکستان، ازبکستان، قرقیزستان و همچنین افغانستان نیز در آن پذیرفته شدند. ایران فعالانه در پی توسعه زیربنای حمل و نقل است؛ زیرا این امر موجب توسعه تبادل کالا و تقویت روابط اقتصادی بین کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز و دیگر کشورهای آسیایی می‌باشد. از جمله راه‌آهن بافق - بندرعباس، که در حال بهره‌برداری است، راه‌آهن مشهد - سرخس - تجن که اخیراً به بهره‌برداری رسید و راه‌آهن کرمان - زاهدان که برنامه‌ریزی شده است. با تکمیل و ساخت این شاهراهها همه شبکه‌های راه‌آهن قاره آسیا به هم متصل و این امکان را به وجود می‌آورد که حمل و نقل ترانزیت بار از اقیانوس آرام به اروپا و از روسیه به اقیانوس هند، صورت گیرد. در چارچوب سازمان همکاری اقتصادی (اگو) طرحهای دیگری نیز که به ایجاد همگرایی منطقه‌ای کمک می‌کند، وجود دارد.^(۸)

رئیس‌جمهور ایران آقای اکبر هاشمی‌رفسنجانی در ملاقات با هیأت‌های نمایندگی ۵ کشور حاشیه دریای خزر در سال ۱۹۹۲ که در تهران برگزار شد، تشکیل سازمان همکاری‌های منطقه‌ای کشورهای حاشیه دریای خزر را مطرح نمود. ولیکن عملی شدن این ایده با مشکل برخورد کرد. دلیل اصلی این مشکل دسایس آمریکا و کشورهای غربی بود که روابط خود را با بعضی از کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، از جمله با آذربایجان توسعه دادند. وجود مشکلات اقتصادی و عدم امکان استخراج نفت به‌طور مستقل، که اساس اقتصاد آذربایجان را تشکیل می‌دهد، این جمهوری را به مذاکرات با آمریکایی‌ها، انگلیسی‌ها و دیگر کمپانی‌های نفتی در راستای انعقاد قراردادی در بهره‌برداری از نفت دریای خزر واداشت. با اصرار این کمپانی‌ها، آذربایجان به‌طور یک‌جانبه، مالکیت خود را بر قسمتی از دریای خزر که می‌توانست اساس مذاکرات باشد اعلام نمود. این عمل آذربایجان با رژیم حقوقی موجود دریای خزر که در قراردادهای سالهای ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی مبنی بر استفاده مشاع ایران و روسیه از این دریا بود، مغایرت داشت. روسیه در نامه‌ای به سازمان ملل متحد و در یادداشت‌هایی به دولتهای آذربایجان و انگلستان اعلام کرد که عمل آذربایجان مبنی بر اعلام مالکیت شخصی بر قسمتی از دریای خزر، موجب نقض مقررات حقوق بین‌الملل خواهد شد و به‌عنوان عملی غیرقانونی ارزیابی می‌شود. حقوق کشورهای حاشیه دریای خزر و چگونگی استفاده از منابع آن، تنها زمانی امکان‌پذیر می‌باشد که همه این دولتها در تجدیدنظر وضعیت حقوقی این دریا موافق باشند. با در نظر گرفتن لزوم حفظ اکوسیستم منحصر به فرد دریای خزر و تأمین حقوق برابر کشورهای این حوضه، روسیه پیشنهاد کرد رژیم حقوقی دریای خزر، بنابر استفاده مشاع همه دولتهای حاشیه تعیین گردد.

کمپانی‌های نفتی غربی که از حمایت کشورهای خود برخوردار بودند، نسبت به اخطارها و درخواستهای قانونی روسیه توجهی نکردند و قرارداد مذکور را در ۲۰ سپتامبر سال ۱۹۹۴ با کنسرسیوم نفتی آذربایجان به امضا رسانیدند. با انعقاد این قرارداد، آذربایجان از همگرایی منطقه‌ای در منطقه خزر دست کشید و در ملاقات هیأت‌های نمایندگی ۵ کشور حاشیه دریای خزر که در اکتبر سال ۱۹۹۴ در مسکو برگزار گردید از امضای متن توافق‌شده قرارداد در مورد همکاری منطقه‌ای در دریای خزر امتناع ورزید. پس از آذربایجان، قزاقستان نیز موضع‌گیری خود را در دریای خزر تغییر داد. این جمهوری برنامه خود را مبنی بر تقسیم خزر به آب‌های سرزمینی، فلات قاره و منطقه اقتصادی مطرح نمود. ظاهراً علت این مسئله نیز آغاز مذاکرات قزاقستان با کمپانی‌های غربی در راستای اکتشاف و بهره‌برداری نفت از دریای خزر می‌باشد. دولتهای غربی علاقه‌مند هستند که دریای خزر به منطقه ملی تقسیم گردد تا راحت‌تر بتوانند شرایط خود را به کشورهای ساحلی تحمیل نمایند. بدین ترتیب سیاست دول غربی موجب تفرقه بین کشورهای ساحلی یعنی روسیه، ایران و ترکمنستان که حامی استفاده مشاع از دریای خزر هستند و آذربایجان و قزاقستان که در راستای منافع غربی اصرار به تقسیم دریای خزر دارند، می‌گردد. لذا دول غربی برای اینکه بهتر بتوانند در منطقه خزر (جایی که دارای ذخایر نفتی به ارزش ۵ تا ۱۰ میلیارد تن می‌باشد) نفوذ کنند و تسلط خود را بر آن برقرار نمایند، سعی در عقب‌راندن روسیه و ایران از شرکت در پروژه‌های نفتی در این منطقه و تضعیف موقعیت این دو کشور در خزر دارند. بدین ترتیب آذربایجان با انعقاد موافقتنامه‌ای، خواستار اختصاص ۵٪ از کنسرسیوم نفتی که مربوط به منطقه خود می‌باشد به ایران گردید. ولیکن نمایندگان شرکتهای غربی در کنسرسیوم، با رأی‌گیری خواستار اخراج ایران از کنسرسیوم شدند و این خود لطمه به حقوق مشروع یکی از کشورهای ساحلی شرکت‌کننده در پروژه نفتی دریای خزر بود. بازی پیچیده سیاسی با مسئله لوله‌های نفت در مسیر انتقال باز تغییر شکل داد. پیشنهاد ایران مبنی بر احداث لوله‌های نفتی از طریق ایران به دلایل سیاسی کنار گذاشته شد. بخاطر اینکه امکان انتقال لوله‌های نفتی از طریق خاک روسیه، از باکو به نووراسیوسک مسدود گردد، ترکیه انتقال تانکرهای نفت را از طریق تنگه‌های داردانل و بسفر، به‌طور یک‌جانبه تغییر داد. کنسرسیوم نفتی در مورد تصمیم اتخاذشده در راستای احداث دو خط لوله نفتی از طریق قلمرو روسیه و گرجستان، این امکان را به دول غربی می‌دهد که بازی سیاسی پیچیده‌ای را در جهت تشدید رقابتها و تشنج‌ها بین روسیه و گرجستان انجام دهند.

باتوجه به بهبود روابط ایران و روسیه در سالهای اخیر، آمریکایی‌ها می‌کوشند مانع

توسعه همکاری و نزدیکی این دو کشور شوند. از جمله آمریکایی‌ها با فشار به روسیه، این کشور را وادار به لغو قرارداد فروش دو راکتور اتمی به ایران نمودند. پس از اینکه روسیه در این مورد از خود مقاومت نشان داده اعلام کرد که قصد اجرای قرارداد مذکور را دارد، آمریکایی‌ها تحریم اقتصادی ایران را اعلام نمودند. تحت فشار آمریکا، کمپانی نفتی آمریکایی کونوکو، از اجرای قرارداد منعقد در جهت اکتشاف و حفاری دو چاه نفتی در جزیره سیری، که برای ایران در راستای توسعه صنایع نفتی خود در خلیج فارس بسیار مهم می‌باشد، امتناع کرد. اما باید خاطر نشان ساخت که تلاش آمریکا مبنی بر وادار کردن کشورهای اروپایی در جهت اتحاد با آمریکا برای تحریم ایران بی‌نتیجه ماند. علاوه بر این کمپانی نفتی فرانسوی توتال، موافقتنامه‌ای با ایران در زمینه اکتشاف از چاه نفتی جزیره سیری بجای کونوکو، منعقد نموده است.

به‌طور کلی سیاست آمریکا و بعضی از کشورهای اروپایی در این راستاست که از همگرایی منطقه‌ای کشورهای آسیایی جلوگیری و موانع توسعه همکاری بین آنان گردند؛ همچنین به منازعات بین آنان، بویژه ایران و روسیه دامن زنند. علت این امر بسیار روشن است زیرا، اتحاد کشورهای آسیایی با روسیه براساس همکاری منطقه‌ای با منافع آمریکا تضاد دارد، آمریکا سعی دارد نفوذ و تأثیر خود را بر آسیا بیشتر نماید و نقش حاکمیت خود را بر سیاست جهانی ایفا نماید. چنین خط مشی آمریکا و برخی از کشورهای اروپایی تأثیر منفی نه تنها بر امنیت کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، بلکه به‌طور کلی بر کشورهای فرامنطقه‌ای می‌گذارند.

مسئله تأمین امنیت و ثبات در آسیای مرکزی و به‌طور کلی در شرق بسیار پیچیده و مشکل می‌باشد. با این وجود، تاکنون در آسیا، مکانیزم تأمین امنیت وجود نداشته است. تصور می‌شود با شرایط جدید ژئوپلیتیکی، که شرق از صحنه مبارزه ایدئولوژیکی دو سیستم جهانی آزاد گردید و توانست امکانات زیادی برای تعیین سرنوشت خود کسب نماید، زمان آن رسیده است که این منطقه بر روی انتخاب مکانیزم تأمین امنیت توسط کشورهای آسیایی فعالیت نماید. اساس چنین مکانیزمی می‌تواند سازمان همکاری‌های منطقه‌ای در زمینه دفاع از صلح و ثبات در آسیا و همچنین حل و فصل اختلافات و کاهش تضادها بین کشورهای آسیایی با هدف تأمین امنیت منطقه باشد. چنین سازمانی می‌تواند همکاری تنگاتنگ با سازمان ملل متحد و دیگر ارگانهای بین‌المللی داشته باشد.

سازمان امنیت و همکاری در اروپا از مدتها پیش شکل گرفته است. در کشورهای آسیایی که مشکلات امنیتی به مراتب بیشتر می‌باشد، ایجاد چنین ارگانی ضروری می‌باشد. البته با

افزایش منازعات و اختلافات بین این کشورها تشکیل این سازمان بسیار مشکل می‌باشد و نیاز به زمان و پشتکار فراوان دارد. هرچه سریعتر به این عمل اقدام شود نتایج آن نیز سریعتر به دست می‌آید. دیر یا زود، کشورهای آسیایی به هر شکلی که باشد، باید برای تشکیل چنین سازمانی همکاری نمایند و بتوانند مسائل خود را حل و سرنوشت خود و قاره خود را تعیین نمایند. مبتکران تأسیس این سازمان می‌توانند کشورهای آسیای مرکزی، روسیه و ایران باشند، زیرا مشکلات در این مناطق از حدت بیشتری برخوردار است. به نظر می‌رسد با تغییر سریع اوضاع در جهان و نیروهای جدید و به‌رغم همه مشکلات، تشکیل این سازمان موجب خواهد شد که برای ایجاد همکاری‌های منطقه‌ای در راستای حفظ صلح و ثبات در آسیا، کشورهای جدیدی به آن ملحق شوند.

یادداشتها

۱. آسیای مرکزی. راههای همگرایی در جامعه جهانی - مسکو سال ۱۹۹۵، صص ۲۷-۲۱ (به زبان روسی)
۲. ای. کازمینا، پ. ای. پوچکف. اساس نژادشناسی مسکو ۱۹۹۴، ص ۱۲۳ (به زبان روسی)
۳. آسیای مرکزی. راههای همگرایی در جامعه جهانی. ص ۲۱ (به زبان روسی)
۴. همان، ص ۲۵.
۵. همان.
۶. اخبار مسکو، ۱۹۹۵، شماره ۶۷، ص ۲۳ (به زبان روسی)
۷. اخبار مسکو، ۱۹۹۴، شماره ۶۱، ص ۱۱ (به زبان روسی)
۸. نگاه سوم. از انتشارات سفارت جمهوری اسلامی ایران در مسکو (به زبان روسی) شماره ۳۸. صص ۱۸-۱۳.



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی